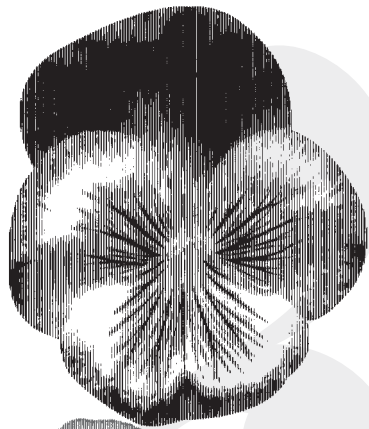


در تبریز هر سال روز چهارم است و به نام نیک



بود. پانصد سال پادشاهی کرد. چون صد و شصت و چهار سال از ملک افریدون بگذشت، دور دوم از تاریخ گیومرث تمام شد. و او [افریدون] دین ابراهیم (ع) پذیرفته بود. و پیل و شیر و یوز را مطیع گردانید. و خیمه و ایوان ساخت. و تخم و درختان میوه دار و نهال و آب‌های روان در عمارت و باغ‌ها او آورد. چون ترنج و نارنج و بادرنگ و لیمو و گل و بنفشه و نرگس و نیلوفر و مانند این در بوستان آورد. و مهرگان هم او نهاد و همان روز که ضحاک را بگرفته و ملک بر وی راست گشت، جشن سده بنهاد.

و مردمان که از جور و ستم ضحاک برسته بودند، پسندیدند. و از جهت فال نیک آن روز را جشن کردند. و هر سال تا امروز آیین آن پادشاهان نیک عهد در ایران و توران به جای می‌آرند. چون آفتاب به فروردین خویش رسید، آن روز افریدون به نو جشن کرد. و از همه جهان مردم گرد آورد. و عهدنامه نوشت. و گماشتگان را داد فرمود. و ملک بر پسران قسمت کرد. ترکستان از آب جیحون تا چین و ماچین، تور را داد. و زمین روم سلم را. و زمین ایران و تخت خویش را به ایرج داد. و ملکان ترک و روم و عجم همه از یک گوهرند و خویشان یکدیگرند و همه فرزندان افریدون‌اند و جهانیان را واجب است آیین پادشاهان به جای آورند؛ از بهر آنک از تخم وی‌اند.

و روزگار او [افریدون] بگذشت و آن دیگر پادشاهان که بعد از او بودند، تا به روزگار گشتاسپ.

چون از پادشاهی گشتاسپ سی سال بگذشت، زردشت بیرون آمد و دین گیری آورد. و گشتاسپ دین او پذیرفت و بر آن می‌رفت و از گاه جشن افریدون تا این وقت، نهصد و چهل سال گذشته بود و آفتاب نوبت خویش به عقرب آورد، گشتاسپ بفرمود تا کیسه کردند. و فروردین آن روز آفتاب به اول سرطان گرفت و جشن کرد و گفت این روز را نگاه دارید و نوروز کنید.

پس آن آیین تا به روزگار اسکندر رومی که او را ذوالقرنین خوانند بماند. و تا آن مدت کیسه نکرده بودند و مردمان هم بر آن می‌رفتند تا به روزگار نوشین روان عادل.

و چون ایوان مداین تمام گشت، نوروز کرد و رسم جشن به جا آورد؛ چنانکه آیین ایشان بود.

به روزگار مأمون خلیفه، او بفرمود تا رصد بکردند و هر سالی که آفتاب به حمل آمد، نوروز فرمود کردن. و زیج مأمونی برخاست و هنوز از آن زیج تقویم می‌کنند.

این است حقیقت نوروز و آنچه از کتاب‌های متقدمان یافتیم و از گفتار دانایان شنیده‌ایم. بعون الله و حسن توفیقه

بر گرفته از نوروز نامه حکیم عمر خیام

چون گیومرث از دنیا برفت، هوشنگ به جای او نشست و نهصد و هفتاد سال پادشاهی راند. و دیوان را قهر کرد و آهنگری و درودگری و بافندگی پیشه آورد. و انگبین از زنبور و ابریشم از پیله بیرون آورد. و جهان به خرمی بگذاشت. و به نام نیک از جهان بیرون شد.

و از پس او طهمورث بنشست و سی سال پادشاهی کرد. و دیوان را در طاعت آورد. و بازارها و کوچه‌ها بنهاد. و ابریشم و پشم بیافت و دین صابیان آورد. و او دین بپذیرفت و زنار بر بست. و آفتاب را پرستید. و مردمان را دیرری آموخت. و او را طهمورث دیوبند خواندند.

و از پس او پادشاهی به برادرش جمشید رسید. و جهان بر وی راست گشت. جمشید دیوان را مطیع خویش گردانید. و بفرمود تا گرما به ساختند، و دیوارا بباقتند و دیوارا پیش از ماد یو بافت خواندند، اما آدمیان به عقل و تجربه، روزگار بدین جا رسانیده‌اند که می‌بینی؛ و دیگر، خر را بر اسب افگند تا ستر پدید آمد. و جواهر از معادن بیرون آورد. و سلاح‌ها و پیرایه‌ها همه او ساخت. و زر و نقره و مس و ارزیر و سرب، از کاناها بیرون آورد. و تخت و تاج و یاره و طوق و انگشتری او کرد. و مشک و عنبر و کافور و زعفران و عود و دیگر طیب‌ها او به دست آورد. پس در این روز که یاد کردیم، جشن ساخت و نوروزش نام نهاد. و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نو شود، آن روز جشن کنند. و آن روز نو دانند که نوروز حقیقت بود.

و جمشید در اول، پادشاهی سخت عادل و خدای ترس بود. و جهانیان او را دوست‌دار بودند و بدو خرم. و ایزد تعالی او را فری و عقلی داده بود که چندین چیزها بنهاد و جهانیان را به زر و گوهر و عطرها و چهار پایان بیاراست.

و چون از ملک او چهارصد و اند سال بگذشت، دیو بدو راه یافت و دنیا در دل او شیرین گردانید؛ و دنیا در دل کسی شیرین مباد! منی در خویشتن آورد. بزرگ منشی و بیدادگری پیشه کرد و از خواسته مردمان گنج نهادن گرفت. جهانیان از او به رنج افتادند، و شب و روز از ایزد تعالی زوال ملک او می‌خواستند.

آن فرّ ایزدی از او برفت. تدبیر هاش همه خطا آمد. بیوراسپ که او را ضحاک خوانند، از گوشه‌ای درآمد و او را بتاخت. و مردمان او را یاری ندادند؛ از آنک از او رنجیده بودند. به زمین هندوستان گریخت.

بیوراسپ به پادشاهی بنشست و عاقبت او را به دست آورد و پاره به دو نیم کرد. و بیوراسپ هزار سال پادشاهی کرد. به اول دادگر بود و به آخر بی‌دادگشت و هم به گفتار و به کردار دیو از راه بیفتاد. و مردمان را رنج می‌نمود. تا افریدون از هندوستان بیامد و او را بکشت و به پادشاهی بنشست. و افریدون از تخم جمشید